

■ **علی احمدی فراهانی** نگاه روحانیت به سازمان موسوم به مجاهدین خلق و تاریخ پرفراز و نشیب تعامل ایشان با این گروه، از سرفصل‌های مهم پژوهش در تاریخ انقلاب اسلامی است. عالم ارجمند حضرت آیت‌الله محمدعلی گرامی قمی، در زمره چهره‌هایی است که بارها به اتهام همکاری با این سازمان دستگیر و روانه زندان شده و از اندیشه و عمل این نحله، شناختی بی‌واسطه و واقعی دارد. از این روست که در مقال پیش‌رو، تاریخچه تعامل روحانیت با این سازمان، براساس خاطرات ایشان بازخوانی شده است. امید آنکه مفید و مقبول آید. ■ ■ ■

■ **سازمانی‌ها نمی‌دانند ما چه خدمتی به آنها کردیم؟!**

آیت‌الله محمدعلی گرامی در آغاز خاطره‌گویی خویش، به آغازین دستگیری‌اش پس از تبعید امام خمینی و در ارتباط با سازمان مجاهدین خلق اشاره می‌کند و تأکید دارد که اعضای سازمان مزبور، هنوز هم نمی‌دانند که مدرسین حوزه علمیه قم به آنان چه خدمتی کرده‌اند:

«اولین بار پس از تبعید امام به ترکیه دستگیر شدم که به تبعید به گنبد قابوس منتهی شد. بار دوم در اعتراض به اعدام حنیف‌نژاد و هم‌زمانش به زندان افتادم. قرار بود نامه آیت‌الله ملاحتی را به برخی آقایان بدهیم که در آن به این اعدام اعتراض شده بود. بچه‌های سازمان، خودشان هم نمی‌دانند که ما چه خدمتی به آنها کردیم. سر این قضیه من و آقایان آذری، جنتی، ربانی‌الملی و یزدی را گرفتند. در این گرفتاری که در سال ۵۱ پیش آمد، در کم‌ظواهرات شد و ظاهراً طلبه‌ها هم اعلامیه داده بودند که اگر در فلان روز، این آقایان را آزاد نکنید، ما چند جا را منفجر یا آتشوب به پا می‌کنیم، به این ترتیب بود که هنوز یک ماه نگذشته بود که من و آقایان جنتی و یزدی آزاد شدیم.»

■ **۲ سال زندان و سپس ملی‌کشی به اتهام یک ارتباط**

راوی در ادامه خاطرات خویش تصریح دارد که در دومین دستگیری نیز بیه او اتهام عضویت در سازمان مجاهدین زده‌اند. ایشان اگر چه در آن دوره و هم‌اینگ، این اتهام را رد می‌کنند، اما همنشینی با سران و بدنه این گروه در زندان، او را بیش از پیش با اندیشه‌های این فرقه آشنا می‌سازد:

«پس از آزادی از زندان نامتأ تحت مراقبت بودیم تا سال ۵۲ که سومین گرفتاری و دومین زندان است، دلایل متعددی دارد. آنچه در کيفرخواست خوانده شد، وکالت از امام خمینی، مطالبی که سر درس‌ها گفته بودم و کتاب‌ها و امضای اعلامیه‌ها و از همه مهم‌تر، ارتباط فکری و پولی با گروه‌های مسلح بود. عبارت کيفرخواست ما این بود که به دنبال کشف یک گروه مسلح برانداز، دارای مواد منفجره، متهم با این گروه ارتباط پولی و فکری دارد و عضویت ایشان در این گروه، مسلم است. البته خیلی مرا تشکیجه کردند، اما من تا آخرین مرحله هم اتهام عضویت را نپذیرفتم. آخرین بار که بسیار ضعیف شده بودم و بازجوها هم دست بردنمی‌داشتند، پرسیدم: شما عضویت را چه معنی می‌کنید؟ اگر صرف آشنایی باشد، آشنا هستم، ولی اگر معنی این است که عضو گروهی هستم، هرگز اینگونه نیست. اینها مثل یک مرید نزد من می‌آیند و شش‌ایطمان با پولی متفاوت دارند. به هر حال عضویت را به عنوان اتهام من مطرح کردند و اگر اقدامات برخی از افراد، مخصوصاً مرحوم آیت‌الله حجاج آقا مرتضی حائری در بیرون نبود، پرونده مرا بسیار سنگین می‌کردند و کسانی که در زندان بودند، می‌گفتند حداقل مجازاتی که برای من در نظر می‌گیرند، ۱۰ سال خواهد بود، با این همه آنها مرا محکوم به دو سال حبس کردند، البته وقتی دو سال تمام شد، به فرجی‌ها (ملی‌کشا) که روخوریدم و دو سال دیگر هم ماندنی داستان فرجی‌ها هم از این قرار بود که قبل از کارتر، جرالد فورد رئیس‌جمهور آمریکا بود و دستور داد زندانیان سیاسی را به هیچ وجه آزاد نکنند، بنابراین فقط کسانی آزاد شدند که رژیم اطمینان داشت بیرون از زندان، اهل فعالیت نیستند یا پارتی‌های قوی داشتند که آنها را ضمانت کنند، وگرنه آزاد نمی‌شدند و در بخش خاصی باقی می‌ماندند. این زندانیان را فرجی‌ها یا ملی‌کشا‌ها می‌گفتند.»

■ **مشکل مجاهدین تنها نظری نبود**

آیت‌الله گرامی در دوره دومین بازداشت خویش و در تماس و گفت‌وشنودن با برخی سران و اعضای مجاهدین، درمی‌یابد که مشکل این طیف تنها علمی و نظری نیست و پای رفتار و عمل آنان نیز چوبین است. او در این دوره از آنان رفتارهایی را می‌بیند که بر آن، نامی جز نفاق نمی‌توان نهاد:

«به محض ورود به زندان، متوجه انحراف فکری مجاهدین شدم. البته انحرافات فکری تا حدودی مشخص بودند. مثلاً جزوه شناخت یا جزوه اقتصادشان با افکار ما جور در نمی‌آمد و من برای اولین بار در کتاب مالکیت خصوصی در اسلام – که قبل از زندان نوشته بودم – درباره این جزوات اظهارنظر و آنها را نقد کرده و گوی‌تر صرف‌نقد این آثار، نشان‌ه ارتباط من با مجاهدین تلقی می‌شد، چون جزوات آنها خارج از ارتباط و در بیرون، وجود نداشت. بعضی از آنها در بیرون از زندان هم از شاگردان من بودند.»

مثلاً مهندس روشن‌روانی همدانی – که اینک از اطرافیان رجوی است – و صادق سجادی که بعدها در درگیری کشته شد، در رمضان سال ۵۱ که من در کارنامه‌هاش بودم، در جلسات حاضر می‌شدند و کتابی به نام نگاهی به بردگی که بارها چاپ شد، حاصل همان جلسات بود. جلال گنججای هم شاگرد من بود و نزد من لمعه می‌خواند. او سواد حوزوی نداشت و فقط صاحب ذوق بود. البته برداشتهای انحرافی از قرآن می‌کرد و آیات را از اعجاز می‌انداخت.

تحلیل‌های بسیار نامناسبی داشت و ذوقیات او، بی‌لیبل و برهان بودند. من دیدم که اینها غیر از انحراف در شناخت اقتصادی، اشکالات عمده دیگری هم دارند و مشکل اینها فقط علمی نیست. در آن مقطع مهدی تقوایی، روشن‌روان و مذهبی‌هایی چون آقای علی موسوی گرمارودی نزد من درس می‌خواندند. مهدی تقوایی می‌گفت که در شرایط فشار رژیم مبارزه و شلوغی، ما نرسیدیم نظریه‌های خود را اصلاح کنیم، وگرنه هر چه شما بگویید، حالا این جزوه شناخت و اقتصاد با این نواقص نوشته و چاپ شده و بدیهی است که باید با نظر روحانیت تصحیح شوند. من این نکته را با اعضای مجاهدین در زندان در میان گذاشتم و مهدی خدایی‌صفت که بعد از رجوی و موسی خیابانی، جزو سران سازمان بود، گفت به هیچ‌جه اینطور نیست و روی این جزوه‌ها بسیار دقت شده است؛ مدتی بعد سرسیدم که گفتند مهدی تقوایی چنین حرفی نمی‌زند و من این حرف را جعل کرده‌ام! اینها در زندان فعالیت شدیدی داشتند و ناگهان ظرف چند ساعت، شایعه‌ای را در تمام زندان پخش می‌کردند و چون به عنوان یک گروه مبارز مسلح برای خود اعتباری کسب کرده بودند، همه حتی بازاری‌های متدین، اشکالات آنها را نمی‌دانستند. ما متوجه شدیم که اعضای سازمان به هیچ وجه معتقد به روحانیت نیستند و این اشکالی است که ما به صوفیان هم می‌گیریم. مجاهدین با چچی‌ها رقافت عجیبی داشتند و من به آنها گفتم چون کار فرهنگی درستی نکرده‌اید، قطعاً به انحراف کشیده خواهید شد. روشن‌روان همدانی به عنوان ارائه طریق مبارزه می‌گفت: ان ربک لبالمصادر در سوروره والفجر حاوی این نکته است که تنها راه مبارزه، کار چریکی است، چون مرصاد یعنی خداوند در کمین است و ما هم به پیروی از او، باید کمین بگیریم؛ ما با آنکه می‌دانستیم این انحرافات، جدی هستند، ولی درگیری را صلاح نمی‌دانستیم و در بعضی از بندها درگیری‌هایی پیشی‌آمد که به صلاح نبود.»

■ **«کیش شخصیت» و لباس‌های مشترک و غیربهداشتی!**
عدم اعتقاد سازمان موسوم به مجاهدین به روحانیت و طبعاً قطع ارتباط اعضای آن با این صنف، موجب شده بود که رفته‌رفته اعتقادات مذهبی اعضای آن تحلیل‌رود و حتی آنان که به لحاظ نظری مارکسیست نشده بودند، در عمل به شیوه چپ‌ها رفتار کنند. آیت‌الله محمدعلی گرامی در این باره می‌گوید: «مجاهدین نسبت به روحانیت به کلی بی‌اعتقاد بودند. مهم‌تر از این اعمالشان بود. آنها بسیار با چچی‌ها رقافت داشتند. از جمله اینکه لباس‌هایشان را مشترکاً با هم می‌شستند و روی بند پهن می‌کردند و بعد هم هر کس هر لباسی را که می‌خواست، برمی‌داشت. ما اعتراض می‌کردیم که این کار شما از نظر بهداشتی هم غلط است؛ ما هم که رعایت می‌کردیم، متهم می‌شدیم به اینکه کیش شخصیت داریم؛ چچی‌ها واقعاً همه چیز را تحت سلطه گرفته بودند و با همین حربه اعتقاداتشان را به افراد القا می‌کردند. یکی از موارد به اصل خبر برمی‌گشت. آنها می‌گفتند ما قبول داریم که اصل نظم دلیل بر وجود نظم دهنده است، اما در صورتی که از اول نظم وجود داشته باشد. شما از کجا می‌دانید که از اول عالم نظم داشته است؟ شما حالا اراداک می‌کنید. در قدیم که نبوده‌اید بنادید نظمی وجود داشته است. نظم تدریجاً به وجود آمده است و ضرورتی ندارد کسی آن را درست کرده باشد؛ از آنها می‌پرسیدند پس نظم چگونه به وجود

## معارف

فکتوگو ۸۸۴۹۸۴۷۹



«آغاز و انجام تعامل روحانیت با سازمان موسوم به مجاهدین خلق»

در آیینه خاطرات آیت‌الله محمدعلی گرامی قمی

# نشان دادند که قابل اعتماد نیستند

آمد؟ می‌گفتند به خاطر حرکت ذاتی ماده... و چون سواد فلسفی نداشتند، می‌گفتند حرکت جوهری ملاصدرا هم همین را گفته است!»

■ **ماجرای فتوا و شایعه‌سازی اعضای منافقین**

تقابل روحانیت و سازمان موسوم به مجاهدین خلق، با صدور فتوای علما در بند ۲ زندان اوین در سال ۵۴، به اوج خود رسید. این فتوا موجب شد که سران سازمان، مکتوبات قلبی خود درباره روحانیت را علناً به زبان آورند: «من به شدت سعی می‌کردم اعضای آن سازمان درگیر نشوم، چون افرادی که اعتقاد متوسطی داشتند، از اینکه ما با عددای جوان به ظاهر متدین و مبارز مخالفت کنیم، همان اندک اعتقاد را هم از دست می‌دادند و احساس می‌کردند که به قول خودشان، ما دچار کیش شخصیت شده‌ایم؛ من نصیحت‌وار با آنها کار می‌کردم و این روشم تأثیرات مثبتی بر آنان داشت. دوره محکومیت ما تمام شد و به دوره ملی‌کشی رسیدیم.»

آقای ربانی‌شیرازی قبل از اینکه از گروه ما جدا شود، پیشنهادهای فتوا را داد و گفت اعضای فعلی سازمان مجاهدین مثل چچی‌ها مطرود هستند. او نوشته‌ای را تهیه کرد و من هم اصلاح کردم. مضمون این فتوا در همه بندها پخش شد. همه کسانی که با ما هم بند بودند، این فتوا را تأیید کردند. یعنی مرحوم طالقانی، آقای منتظری، آقای لاهوتی، آقای هاشمی رفسنجانی، آقای

آیت‌الله محمدعلی گرامی در ادامه خاطره‌گویی خویش، به تحلیل آثار و پیامدهای مثبت و منفی صدور فتوای زندان اوین می‌پردازد. او در عین حال تأکید دارد که این فتوا، آغازی بر افشای ماهیت نظری و عملی آنان بود؛ امری که در آستانه اوج‌گیری انقلاب امری مبارک به شمار می‌رفت: «بعد منفی صدور فتوا این بود که افرادی که از لحاظ اعتقادی متوسط بودند، در مقابل ما ایستادند، ولی بعد مثبت آن، این بود که اثبات شد آنها در مبارزات با هیچ وجه قابل اعتماد نیستند و صف افراد متدین از آنها جدا شد. در واقع آغازی شد بر افشای هویت واقعی آنها. قرار بود که این فتوا به رویارویی مستقیم منجر نشود و ما از طریق تدریس دروسی، به‌شکل غیر مستقیم به نقد آرای آنها بپردازیم، ولی متأسفانه در اثر برخی از اعمال افراطی، تفکیک صورت گرفت. به این ترتیب که ابتدا همه سر یک سفره غذا می‌خوردیم، بعد سفره‌ها دو تا شد و نهایتاً به سه سفره جداگانه تبدیل شد و به هر حال ضفأ‌رایی صورت گرفت. از نظر تدریس، آقای منتظری مدتی اسفار می‌گفت و ما با آنکه بیرون خوانده بودیم، احتراماً شرکت می‌کردیم، همین‌طور هم در درس تفسیر قرآن آقای مرحوم طالقانی، من هم فقه سطح می‌گفتم و فقه خارج هم برای سسیدی که اخیراً حزب وفای را درست کرده است. به جلال رفیع هم که بعدها سردبیر اطلاعات شد، فلسفه درس می‌دادم. قبل از این جریان، هنگامی که در قصر بودیم من برای چچی‌ها درس می‌گفتم، یعنی فریدون تنکابنی هنگام هواخوری از من درس فلسفه می‌گرفت. چند نفر دیگر از چچی‌ها هم بودند که بسیار به من محبت می‌کردند، چون احساس می‌کردند که من از حرف زدن با آنها گریزی ندارم. نوع برخورد من با آنها ظوری بود که همیشه محبت می‌کردند و تا حدی نظر آنها نسبت به روحانیت، تعدیل شده بود.»

■ **«مستندات این مقال، تماماً از گفت‌وشنود ما هنامه شاهد باران شماره سوم با آیت‌الله محمدعلی گرامی قمی اخذ شده است.»**

آیت‌الله محمدعلی گرامی در ادامه خاطره‌گویی خویش، به تحلیل آثار و پیامدهای مثبت و منفی صدور فتوای زندان اوین می‌پردازد. او در عین حال تأکید دارد که این فتوا، آغازی بر افشای ماهیت نظری و عملی آنان بود؛ امری که در آستانه اوج‌گیری انقلاب امری مبارک به شمار می‌رفت: «بعد منفی صدور فتوا این بود که افرادی که از لحاظ اعتقادی متوسط بودند، در مقابل ما ایستادند، ولی بعد مثبت آن، این بود که اثبات شد آنها در مبارزات با هیچ وجه قابل اعتماد نیستند و صف افراد متدین از آنها جدا شد. در واقع آغازی شد بر افشای هویت واقعی آنها. قرار بود که این فتوا به رویارویی مستقیم منجر نشود و ما از طریق تدریس دروسی، به‌شکل غیر مستقیم به نقد آرای آنها بپردازیم، ولی متأسفانه در اثر برخی از اعمال افراطی، تفکیک صورت گرفت. به این ترتیب که ابتدا همه سر یک سفره غذا می‌خوردیم، بعد سفره‌ها دو تا شد و نهایتاً به سه سفره جداگانه تبدیل شد و به هر حال ضفأ‌رایی صورت گرفت. از نظر تدریس، آقای منتظری مدتی اسفار می‌گفت و ما با آنکه بیرون خوانده بودیم، احتراماً شرکت می‌کردیم، همین‌طور هم در درس تفسیر قرآن آقای مرحوم طالقانی، من هم فقه سطح می‌گفتم و فقه خارج هم برای سسیدی که اخیراً حزب وفای را درست کرده است. به جلال رفیع هم که بعدها سردبیر اطلاعات شد، فلسفه درس می‌دادم. قبل از این جریان، هنگامی که در قصر بودیم من برای چچی‌ها درس می‌گفتم، یعنی فریدون تنکابنی هنگام هواخوری از من درس فلسفه می‌گرفت. چند نفر دیگر از چچی‌ها هم بودند که بسیار به من محبت می‌کردند، چون احساس می‌کردند که من از حرف زدن با آنها گریزی ندارم. نوع برخورد من با آنها ظوری بود که همیشه محبت می‌کردند و تا حدی نظر آنها نسبت به روحانیت، تعدیل شده بود.»

■ **«مستندات این مقال، تماماً از گفت‌وشنود ما هنامه شاهد باران شماره سوم با آیت‌الله محمدعلی گرامی قمی اخذ شده است.»**

۲۷ بهمن ۱۳۵۷، منزل علینار ضابطی، سران آزاد شده سازمان موسوم به مجاهدین خلق در جمع خبرنگاران

## پیش‌خواب

به بهانه انتشار اثر تاریخی «دکتر مظفر بقایی در محکمه نظامی»

## گوشه‌ای از تاریخ نهضت ملی ایران

نخست، حسین مکی، منشی جبهه ملی، روز هجدهم دی‌ماه، نامه‌ای به دکتر مصدق نوشت و در آن، به توقیف غیر قانونی دکتر بقایی اشاره کرد و گفت: «واقعا اعضای جبهه‌ملی متحیرند که چطور یک فرداستاد دانشگاه و نماینده سابق مجلس و کسی که در انتخابات اخیر تهران تا این اندازه مورد توجه مردم بوده بدون علت توقیف می‌شود؟!» دکتر مصدق هم در مقام پاسخ‌گویی به وی، نامه‌ای مفصل نوشت؛ نامه‌ای که در واقع حکم یک بیانیه سیاسی را داشت. او ضمن غیرقانونی خواندن حبس دکتر بقایی، در پایان اشاره کرد: «حبس دکتر بقایی و امثال او سنگ‌های شالوده‌بنای مشروطیت ایران خواهد بود و آنها باید مفتخر باشند که در پی افکندن کاخ رفیع آزادی سهم خود را پرداخته‌اند.»

یک روز مانده به موعد تشکیل دادگاه، یعنی در روز بیست‌م دی‌ماه، دکتر بقایی تلاش نمود تا جواد میراحمدیان را به جمع وکیلان خویش اضافه کند ولی با مخالفت دادگاه روبه‌رو شد. ناگفته نماند در این فاصله، برخی از نشریات وابسته به جبهه ملی، به درج مقالاتی در دفاع از دکتر بقایی اقدام کردند. از جمله روزنامه صغیر مقاله‌ای تحت عنوان: «دکتر بقایی را در زندان نگهدارید تا زندانی شدن، سند شرافت شود» منتشر کرد. به هر تقدیر، دادستانی نظامی و مشخصاً سرهنگ جهانشاهی قاجار، «رئیس دادگاه جنایی فرمانداری نظامی تهران و حومه» برای تشکیل نخستین جلسه دادگاه در روز بیست‌ونیم دی‌ماه، ابرام می‌وزیرد اما در روز نوزدهم سرهنگ پارسا، رئیس زندان شهربانی کشور، به دادستانی نظامی اطلاع داد که دکتر بقایی به علت بیماری در بهداری زندان بستری است. اطبای بهداری زندان، علت آن را مشکلات کبدی و قولنج تشخیص دادند. به همین علت بهداری زندان دستور استراحت دکتر بقایی را در روز بیست‌ونیم صادر کرد و به این وسیله جلسه دادگاه را عملاً به روز بیست‌ودوم موکل ساخت. از گزارش روزنامه



علی میرانصاری

همه ماجرا از روز پنج‌شنبه هشتم ماه‌۱۳۲۸، آغاز شد. در این روز، دکتر مظفر بقایی یکی از اعضای اصلی جبهه ملی و از نزدیکان دکتر مصدق و سردبیر روزنامه شاهد، به

درج سرمقاله‌ای در شماره ۵۷ همین روزنامه اقدام کرد. عنوان سرمقاله، چنین بود: «اینجا، نادرستی و بی‌کفایتی مانع احراز مقامات عالی نیست.» محور اصلی مقاله، بی‌امروم دو موضوع اول، وقایع پس از شهریور ۱۳۲۰ و غارت اموال ارتش، با تمرکز بر نقش منفی شخصی به نام سرهنگ برخوردار.

مهاجرت بازرانی‌ها به رهبری ملامصطفی بازرانی از مرز کردستان عراق به شوروی که از طریق ایران و بدون هیچ گونه مواعی صورت گرفت. درج این سرمقاله، منجر به دستگیری یونسده و سردبیر روزنامه، یعنی دکتر بقایی شد. این دستگیری، به دنبال خود ماجرای را در طول تقریباً پنج ماه رقم زد که نقطه آغازش، توقیف روزنامه شاهد و نقطه اوج آن، محاکمه یونسده در محکمه نظامی بود. این زمان در تهران، حکومت نظامی استقرار داشت. فرماندار نظامی تهران، سرلشکر خسروانی، سرمقاله روزنامه را «توهین به ارتش» قلمداد نمود و در روز جمعه، نهم دی‌ماه، دستور توقیف روزنامه و دستگیری سردبیر آن را صادر کرد. دکتر بقایی دستگیر شد. او را به زندان موقت شهربانی منتقل ساختند و پس از یک جلسه بازجویی مقدماتی، کیفرخواست توسط سرهنگ دوم جهانگیری



۱۳۲۰، مظفر بقایی کرمانی در کنار حسین فاطمی و کاظم حبیبی از اعضای جبهه ملی ایران

صادر و تاریخ ۱۰/۲۱/۱۳۲۸، ساعت ۸:۳۰ به عنوان زمان محاکمه وی تعیین شد. این زمان، هنوز هیچ انشقاق و انشعابی در خطوط جبهه ملی روی نداده بود، بنابراین اعضای اصلی جبهه ملی به ویژه دکتر محمد مصدق، به عنوان رهبر این گروه، به طور فعال وارد صحنه شدند و به دفاعی همه‌جانبه از دکتر بقایی پرداختند. روز بیست‌ودوم «هیئت دادرسان دادگاه جنایی دفاع از کسی که او نیز از بنیانگذاران این جبهه به شمار می‌رفت. این دفاعیات به شکل درج مقالات مختلف در نشریات وابسته به جبهه ملی، مصاحبه‌های مطبوعاتی و بالاتر از همه تقاضای قضایی توسط و کیلای صورت گرفت که از اعضای جبهه ملی یا از وابستگان بدان بودند.

این کتاب به طور مستدل و با اتکا به اسناد موجود، به‌مجرای اصلی این محاکمه و چگونگی دفاع جبهه ملی از دکتر بقایی می‌پردازد. با این قصد تا مقطعی مهم از تاریخ نهضت ملی ایران را نشان دهد؛ مقطعی که اعضای اصلی آن، یکصد و یکصدل بودند و هنوز تفرقه‌های بر آنها وارد نشده بود. نخستین و کیلی که برای دفاع برجسته و از اعضای اصلی جبهه ملی بود. شکل از دکتر بقایی در نظر گرفته شد، دکتر علی شایگان(۱۳۶۰-۱۲۸۰ش)، از حقوق‌دان‌های برجسته و از اعضای اصلی جبهه ملی بود. شکل تعیین و کیل برای دکتر بقایی و نیز ترتیب مرتب و کلا نشان می‌داد که او به تنهایی در این امر دخیل نبود و جبهه ملی هم در انتخاب این وکلای داشت.

چنانکه پیش از آغاز نخستین جلسه دادگاه، دکتر بقایی، طی دو مر حله، چهار وکیل دیگر را که همگی از اعضای جبهه ملی بودند، با دکتر شایگان همراه کرد. این چهار نفر عبارت بودند از: محمدعلی هوشیار، ابوالفضل لسانی، دکتر محمد شاهکار و علی هاشمیان. دادگاه از این مطالعه پرونده به دادرسی نظامی می‌بود. دکتر در این ایام، اعضای جبهه ملی و شخص دکتر علی شایگان، سرهنگ پارسا، سرهنگ بازنشسته محمدعلی هوشیار، علی هاشمیان و جواد میراحمدیان در دادگاه حاضر رسمیت جلسه از طرف ریاست دادگاه اعلام دادرسی آغاز می‌گردد.»

در طول سه روز، یعنی در ۲۴ و ۲۷ دی‌ماه، هفت جلسه دادرسی برگزار شد. در طول این مدت، دادگاه روی موضوعی مانند توهین به ارتش متمرکز شده بود و وکلای مدافع هم به طور کلی بر عدم صلاحیت دادگاه بحث می‌کردند. در پایان جلسه ششم و پیش از آغاز جلسه هفتم، یعنی پیش از جلسه پایانی، دکتر بقایی طی نامه وزیر، وکلای خود را معزول ساخت و جلسه آخر را تماماً به دفاعیات خود اختصاص داد؛ روندی که نهایتاً به تیره‌نوی انجامید.